

واژه نامه فارسی یازدهم

ستایش: لطف خدا

قوت: نیرو، توان، قدرت

گران: سنگین

محراب: در لغت به معنی جای ایستادن امام جماعت در مسجد

نگون بخت: بیچاره و بدبخت

وامانده: باقی مانده غذای دیگران

همت: اراده، انگیزه و پشتکار قوی برای رسیدن به هدف، خواست

یقین: ایمان و اعتقاد قلبی

درس دوم: قاضی بُست شعرخوانی: زاغ و کبک

اطبا: جمع طبیب، پزشکان

افکار: مجروح، خسته

ایزد: خدا، آفریدگار

بار: اجازه ورود به حضور پادشاهان و بزرگان، اجازه ملاقات و

شرفیابی

برنشتن: سوار شدن

بی شبهت: بی تردید، بی شک

تاس: کاسه های بزرگ مسی

توقیع: مُهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه؛

توقیع کردن: مهرزدن یا امضا کردن

چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر

جامه: هر چیز گستردنی، فرش

حشم: خدمتکاران

خُطوات: جمع خُطوه، گام ها، قدم ها

خیرخیر: سریع، آسان

خیل تاش: هر یک از سپاهانی که از یک دسته باشند.

در بایست: نیاز، ضرورت

دُرست: تندرست، سالم

درم (درهم): واحد سکه نقره، سکه نقره که وزن و بهای آن

در دوره های مختلف، متفاوت بوده است.

دوال: چرم و پوست؛ **یک دوال:** یک لایه، یک پاره

راغ: دامنۀ سبز کوه، صحرا

رُقعت: رقعۀ، نامه کوتاه، یادداشت

روضه: باغ، گلزار

زایل شدن: نابود شدن، برطرف شدن

زر پاره: قراضه و خُرده زر، زر سکه شده

احسان: نیکی، نیکویی، بخشش

ادبار: بدبختی، سیه روزی؛ متضاد اقبال

اقبال: خوشبختی، سعادت؛ متضاد ادبار

بازو: مجاز از کار و عمل، قدرت و توانایی، دسترنج

تدبیر: چاره اندیشی، اندیشیدن برای پیدا کردن راه حل

توفیق: آن است که خداوند، اسباب را موافق خواهش بنده، مهیا کند

تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن

تیره رایی: بداندیشی، گمراهی

چاشنی بخش: آنچه برای اثربخشی بیشتر کلام به آن اضافه می شود.

حلاوت: شیرینی

قرین: نزدیک، همراه، یار

نژند: خوار و زیون

درس اول: نیکی گنج حکمت: همت

بخشایش: چشم پوشی از گناه، عفو خداوند

تیمار خوردن: غم خواری کردن، غمگساری

جیب: گریبان، یقه

چنگ: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد.

حمیت: غیرت، جوانمردی، مردانگی

درویش: فقیر و بینوا

دَعَل: ناراست، حيله گر

دون همت: کوتاه همت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه

زَنخِندان: چانه

سرا: خانه

شغال: جانور پستانداری است از تیره سگان که جزو رسته

گوشتخواران است.

شَل: دست و پای از کار افتاده

شوریده رنگ: آشفته حال

صُنْع: ساختن، آفرینش

غیب: پنهان، نهان از چشم؛ عالمی که خداوند، فرشتگان و ... در آن

قرار دارند.

فروماندن: متحیر شدن

قوت: رزق روزانه، خوراک، غذا



سبحان الله: پاک و منزّه است خدا (برای بیان شگفتی به کار می‌رود؛

معادل «شگفتا»)

ستدن: ستاندن، دریافت کردن

سراسام: تورّم سر و مغز و پرده‌های آن که یکی از نشانه‌های آن، هذیان بوده‌است.

سور: جشن

شاهد: زیباروی

شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح

شراع: سایه‌بان، خیمه

صعب: دشوار، سخت

صلّت: انعام، جایزه، پاداش

ضیعت: زمین زراعتی؛ ضیعتک: زمین زراعتی کوچک

عارضه: حادثه، بیماری

عرصه: میدان وسیع، زمین گسترده

عزّ و جلّ: عزیز است و بزرگ و ارجمند

عقد: گردن‌بند

علّت: بیماری

غرامت: تاوان، جریمه، خسارت

غرامت‌زده: تاوان‌زده، پشیمان

عزّو: جنگ کردن با کفّار

فارغ شدن: آسوده شدن از کار

فراخ‌تر: آسوده‌تر، راحت‌تر

فراخ: آسایش، آسودگی

فروید سرائی: اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر

واقع شده‌باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران

فیروزه فام: به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ

قضا: تقدیر، سرنوشت

کافور: دارویی گیاهی خوشبو و سفیدرنگ که اثر ضد عفونی و تب‌زدا دارد.

کافی: باکفایت، لایق، کارآمد

کتان: گیاهی است که از الیاف ساقه‌های آن در نساجی استفاده می‌کنند.

کران: ساحل، کنار، طرف، جانب

کراهیت: ناپسندی

کوشک: ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته‌است؛

قصر، کاخ

گداختن: ذوب کردن

گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن

لختی: اندکی

لله درگما: خدا به شما برکت و نیکی دهد.

مبشّر: نوید دهنده، مژده رسان

مقارب: نزدیک به هم، در کنار هم

مثال داد: فرمان داد.

محبوب: پنهان، مستور، پوشیده

مخزن: گنج، گنجینه

مخنقه: گردن‌بند

مرغزار: سبزه‌زار، زمینی که دارای سبزه و گل‌های خودرو است.

مطرب: آوازخوان، نوازنده

مقرون: پیوسته، همراه

مهمّات: کارهای مهم و خطیر

مؤکّد: تأکید شده، استوار؛ **مؤکّد گشتن:** سندیت یافتن، تأکید شدن

نادره: کمیاب

ناو: کشتی، به ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی

ندیم: همنشین، همدم

نکت: نکته‌ها

نماز پیشین: نماز ظهر

وبال: سختی و عذاب، گناه

وزر: گناه

هزاهز: فتنه‌ای که مردم را به جنبش درآورد، غریو، فریاد

همایون: خجسته، مبارک، فرخنده

یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک‌تر از پلنگ که با آن

به شکار آهو و مانند آن می‌روند.

درس سوم: در امواج سند

گنج حکمت: چو سرو باش

افسر: تاج و کلاه پادشاهان

بادپا: اسب تندرو و تیزپا

باره: اسب

برومند: بارآور، میوه‌دار

پایاب: داخل آب، آن جا که پا به زمین می‌رسد. **بی پایاب:** عمیق و

گود، آن جا که پا به زمین نمی‌رسد.

تازی: عرب

تازیک: لفظی است ترکی، تازی، غیر ترک به ویژه فارسی‌زبانان

خرگه: خرگاه، خیمه به ویژه خیمه بزرگ

خوناب: خون آمیخته با آب



دمار از کسی کشیدن: دمار از کسی برآوردن؛ کنایه از نابود کردن کسی
سیماب گون: به رنگ جیوه، جیوه‌ای، **سیماب:** جیوه
شفق: سرخی افق پس از غروب آفتاب. نوری سرخ رنگ که تا مدتی پس از غروب خورشید از آسمان به زمین می‌تابد.

عافیت سوز: نابود کننده

فروغ: نور، روشنایی

قرص: دایره

گران: سنگین، عظیم

درس پنجم: آغاز گری تنها
روان خوانی: تا غزل بعد ...

اجنبی: بیگانه، خارجی

اذن: اجازه، رخصت

اعطا: واگذاری، بخشش، عطا کردن

افراط: از حد درگذشتن، زیاده روی، مقابل تفریط

التهاب: شعله‌ور شدن و برافروختن؛ مجازاً ناآرامی، بی‌قراری، اضطراب

اهتزاز: افراشته، جنبیدن، به اهتزاز آمدن؛ به حرکت درآمدن پرچم

بالا: قد و قامت

بختک: موجود خیالی یا سیاهی‌ای که روی شخص خوابیده می‌افتد؛ کابوس

تباهی: نابودی، نابود شدن

تحت الحمایگی: تحت‌الحمایه بودن؛ تحت‌الحمایه ویژگی کشور، سرزمین یا فردی است که معمولاً به موجب پیمانی با یک کشور نیرومند، تحت حمایت او درمی‌آید و در عوض، امتیازات و اختیاراتی به او می‌دهد. تحت‌الحمایگی درباره یک کشور یا سرزمین، یکی از اشکال استعمار و مرحله‌ای قبل از تبدیل کامل به مستعمره است.

تسخیر: تصرف کردن، چیرگی

تفریط: کوتاهی کردن در کاری

توازن: تعادل، برابری

جنون: شیفتگی، شیدایی، شوریدگی

حصار: دیوار شهر

چنبره زدن: چنبر زدن، حلقه زدن، به صورت خمیده و حلقه‌وار جمع شدن

خصال: جمع خصلت، خوی‌ها، خواه نیک باشد یا بد

خود فروختگی: تسلیم دشمنان شدن و در برابر پول در جهت منافع

بیگانگان کار کردن

دارالسلطنه: پایتخت؛ در دوره صفوی و قاجار، عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت.

درایت: آگاهی، دانش، بینش

رعنا: زیبا

زبونی: فرومایگی، درماندگی

زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک دارای دو چرخ که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می‌بستند.

شایق: آرزومند، مشتاق

صفیر: صدای بلند و تیز

طاعت فرسا: توان‌فرسا، سخت و تحمل‌ناپذیر

غرض: هدف، مقصود

غیرت: حمیت، تعصب

کورسو: نور اندک، روشنایی کم

معبد: پرستشگاه، محل عبادت

مقرر: معلوم، تعیین شده

موعد: هنگام، زمان

موزون: هماهنگ، خوش‌نوا

میان بالا: دارای قامتی متوسط

نهیپ: فریاد بلند، به ویژه برای ترساندن یا اخطار کردن

ننگ: رسوایی، سرشکستگی، عار، بدنامی

وجد: سرور، شادمانی و خوشی

ولایات: جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره می‌شود؛ معادل شهرستان امروزی

درس ششم: پرورده عشق
گنج حکمت: مردان واقعی

پرورده: پرورش یافته

توفیق: یاری از جانب خداوند، تأیید پروردگار، مدد الهی

جمله: همه، سراسر

جهانگیر: گیرنده عالم، فتح کننده دنیا

جهد: کوشش، تلاش، سعی

چاره‌گری: تدبیر، مصلحت‌اندیشی

خنیده: مشهور، معروف، نامدار؛ **خنیده نام‌ترگشتن:** مشهورتر شدن،

پراوازه‌تر گردیدن

خویشان: جمع خویش، اقوام

درماندن: عاجز و ناتوان شدن

رایت: بیرق، پرچم، درفش

زلف: قفل و ابزاری که با آن درها را می‌بستند.

سرشت: فطرت، آفرینش، طبع

شیفتگی: عاشقی، شیدایی



غایت: پایان، فرجام، نهایت

گزارف کاری: زیاده‌روی، بیهوده‌کاری

لُکام: نام کوهی در لبنان

محمل: کجاوه که بر شتر بندند، مهد

مهد: کجاوه که بر شتر بندند، محمل

موسم: زمان، هنگام

درس هفتم: باران محبت
شعر خوانی: آفتاب حُسن

آفت: آسیب و بلا

اختصاص: ویژگی، انتخاب

استحقاق: سزاواری، شایستگی

اصناف: جمع صنف، انواع، گونه‌ها، گروه‌ها

اعزاز: بزرگداشت، گرامیداشت

اکراه: زور و اجبار

الوهیت: خدایی، خداوندی

بُعد: دوری، فاصله

تعبیه کردن: قرار دادن، جاسازی کردن

تلبیس: حقیقت را پنهان کردن، حيله و مکر به کار بردن، نیرنگ سازی

جَلَت: بزرگ است؛ **حضرت جَلَت:** خداوند، باری تعالی

حُسن: خوبی و نیکویی

حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه

خازن: خزانهدار، نگهبان خزان (فرشتگان نگهبان گنج امانت عشق)

خزائنگی: خزانهداری، نگهداری

خزاین: جمع خزان، گنجینه‌ها

خلیفه: خلیفه، جانشین

ذوالجلالی: صاحب شکوه بودن

رأفت: مهربانی، شفقت

ربوبیت: الوهیت و خدایی، پروردگاری

رغبت: میل و اراده، خواست

سست عناصر: بی‌اراده، بی‌غیرت

صنعت: آفرینش، مخلوق خداوند

طوع: فرمان‌برداری، اطاعت، فرمانبری

عزّت: بزرگواری و ارجمندی

عنایت: توجه، لطف، احسان

عُنا: بی‌نیازی، توانگری

قبضه: یک مشت از هر چیزی

قرب: نزدیک شدن، هم‌جواری

کبریایی: منسوب به کبریا، **حضرت کبریایی:** خداوند تعالی

کوشک: قصر و هر بنای رفیع

متألّی: درخشان، تابان

مذلت: فرومایگی، خواری، مقابل عزّت

مُشتبه: اشتباه کننده، دچار اشتباه؛ **مُشتبه شدن:** به اشتباه افتادن

مشعشع: درخشان، تابان

مقرب: آن که نزدیک به کسی شده و در نزد او منزلت پیدا کرده‌است.

ملکوت: عالم غیب، جهان بالا

نفایس: جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گران‌بها

وسائط: جمع وسیطه یا واسطه، آنچه که به مدد یا از طریق آن

به مقصود می‌رسند.

هیئت: شکل، ظاهر، دسته‌ای از مردم

درس هشتم: در کوی عاشقان
گنج حکمت: چنان باش ...

تشییع: همراهی و مشایعت کردن جنازه تا گورستان

خوش‌لقا: زیبارو، خوش‌سیما

رضوان: بهشت، نام فرشته‌ای که نگهبان بهشت است.

زهد: پارسایی، پرهیزگاری

شبگرد: شب‌رو

شریعت: شرع، آیین، راه دین، مقابل طریقت

صنم: بُت، معشوق زیبارو (مجازاً)

عازم: رهسپار، راهی

قَدَسَ اللهُ روحه العزیز: خداوند، روح عزیز او را پاک گرداند.

کبریا: بارگاه خداوندی

متفق: همسو، هم‌عقیده، موافق

محضر: محلّ حضور، مجازاً مجلس درس یا مجلسی که در آن، سخنان

قابل استفاده گفته می‌شود.

مرشد: آن که مراحل سیروسلوک را پشت سر گذاشته و سالکان را راهنمایی

و هدایت می‌کند؛ مُراد، پیر، مقابل مُرید و سالک

مَلک: فرشته

مناسک: جمع منسک، اعمال عبادی، آیین‌های دینی

وعظ: اندرز، پند دادن

درس نهم: ذوق لطیف
روان‌خوانی: میثاق دوستی

آرمان: آرزو



آغوز: اولین شیری که یک ماده به نوزادش می دهد و سرشار از مواد مقوی است.

آماس: ورم، تورم؛ **آماس کردن:** گنجایش پیدا کردن، متورم شدن

استسقا: نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد.

انعطاف: نرمش، آمادگی برای سازگاری با محیط، دیگران و شرایط آن

بالبداهه: بدون اندیشه قبلی

بُخل: خست، خسیس بودن

بذله گو: شوخ، لطیفه پرداز

به نقد: درحال حاضر، در وضعیت موردنظر

پالیز: باغ، جالیز

پوزش: عذرخواهی

تحفه: ارمان، هدیه

تشرع: شریعت، مقابل طریقت و عرفان

تمکن: توانگری، ثروت

تواضع: فروتنی و خاکساری

توکل: به خدا تکیه کردن و کارها را به خدا حواله دادن

تهنیت: شادباش گفتن، تبریک گفتن، تبریک

چابک: تند و فرز

دستخوش: آنچه یا آن که در معرض چیزی قرار گرفته یا تحت غلبه و

سیطره آن است؛ بازیچه

سبک سری: سهل انگاری و بی مسئولیتی

شاب: بُرنا، جوان

شائبه: به شک اندازنده درباره وجود چیزی، و به مجاز، عیب و بدی یا

نقص در چیزی؛ **بی شائبه:** بدون آلودگی و با خلوص و صداقت،

پاک، خالص

شعر تمثیلی: شعر نمادین و آمیخته به مثل و داستان

شوریدگی: عشق و شیدایی

صباح: زیبایی، جمال

عاری: خالی، فاقد

عندلیب: بلبل، هزارستان

عوارض: ج عارضه حوادث، پیشامدهای بد

فرخنده: مبارک، خجسته

فرط: بسیاری

فروغ: نور و روشنایی

قبا: لباسی که جلوی آن باز است و دو طرف قسمت جلو با دکمه

بسته می شود.

قریحه: ذوق و استعداد شاعری

کام: سقف دهان، اینجا مجاز از دهان

گیوه: نوعی کفش با رویه ای دست باف

لطایف: جمع لطیفه، نکته های دقیق و ظریف، دقایق؛ سخنان نرم و

دلپذیر

لفاف: پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند.

متعصب: غیرتمند

متمکن: ثروتمند، کسی که توانایی مالی دارد.

مسرّت: شادی، خوشی

مسرور: شادمان، خشنود

مشیت: اراده، خواست

ملک الشعراء: لقبی بوده که به بهترین شاعر دربار می دادند.

میثاق: عهد و پیمان

نکبت بار: شوم و ایجادکننده بدبختی و خواری

نمّد: پارچه کلفت که از کوبیدن و مالیدن پشم یا گرگ به دست می آید

و از آن به عنوان فرش استفاده می کنند یا کلاه و بالاپوش می سازند؛

بالاپوش نمدی

هیبت: شکوه و عظمت

درس دهم: بانگ جرس گنج حکمت: به یاد ۲۲ بهمن

بار: اجازه، رخصت؛ **بار عام:** پذیرایی عمومی، شرف یابی همگانی؛

مقابل بار خاص (پذیرایی خصوصی)

باره: اسب

برگ: توشه و هر چیز مورد نیاز؛ مایحتاج و آذوقه

تابناک: درخشان، نورانی

جرس: زنگ

جولان: تاخت و تاز

چاووش: آن که پیشاپیش زائران حرکت می کند و با صدای بلند و

به آواز اشعار مذهبی می خواند.

خاره: سنگ خارا، سنگ

راهوار: اسب خوش حرکت و تندرو، اسب و شتر خوش راه

رحیل: از جایی به جای دیگر رفتن، کوچ کردن، سفر کردن

رَشحه: قطره، چکه

رُفت: رفتن، زدودن

رکاب: حلقه ای فلزی که در دو طرف زین اسب آویخته می شود و

سوار پا در آن می گذارد.

سترگ: بزرگ، عظیم

درس دوازدهم: کاوه دادخواه
گنج حکمت: کاردانی

عَلَم: پرچم

فرض: واجب گردانیدن، آنچه انجام آن بر عهده کسی نهاده شده باشد،

لازم، ضروری

کران: طرف، جهت، کنار

کلاف: نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند،

ریسمان پیچیده گرد دوک

محوطه: پهنه، میدانگاه، صحن

مَشک: انبان، خیک، کیسه‌ای از پوست گوسفند

نیلی: به رنگ نیل، کبود

وادی: سرزمین

ولی: دارنده بالاترین مقام در دین پس از پیغمبر (ص)، دوست

همپا: همراه، هم قدم، هر یک از دو یا چند نفری که با هم کاری انجام

می‌دهند. همپایی: همگامی، همراهی

درس یازدهم: یاران عاشق
شعرخوانی: صبح بی تو

آدینه: روز جمعه، آخرین روز هفته

آلاله: گل شقایق، لاله سرخ

انکار: باور نکردن، نپذیرفتن، نفی کردن

بیعت: پیمان، عهد، پیمان بستن برای فرمان برداری و اطاعت از کسی

جنون: عاشقی

چنبر: حلقه و هر چیز حلقه مانند، کمند، قلاده

دَف: دایره، ساز کوبه‌ای بزرگ

دمیدن: طلوع کردن

رستن: رها شدن، نجات یافتن

روحانی: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی

سیمینه: منسوب به سیم، سیمین، ساخته شده از سیم یا نقره

فرط: بسیاری، فراوانی

کینه: دشمنی، بغض

مدار: مسیری معمولاً دایره ای شکل که در آن چیزی به دور چیز دیگر

می‌چرخد؛ مسیر

مرهم: هر دارویی که روی زخم گذارند، التیام بخش

منکر: انکار کننده، ناباور

نهیضت: جنبش و حرکت

هیئت: صورت، شکل ظاهری

آوری: بی گمان، بی تردید، به طور قطع

آهرمن: اهریمن، نیروی شرّی که در برابر اهورا مزدا تباهی می‌آفریند.

اژدها پیکر: در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها

اساطیر: جمع اسطوره؛ افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانان

ملل قدیم

الحاح: اصرار، پافشاری کردن

بازارگاه: جای خرید و فروش، بازار؛ در متن درس، مقصود اهل بازار

است.

بخرد: خردمند

پایمردان دیو: دستیاران حکومت، توجیه‌کنندگان حکومت بیداد

پایمردی: خواهشگری، میانجی‌گری، شفاعت

پشت پای: روی پا، سینه پا

ترگ: کلاه خود

تفرّج: گشت و گذار، تماشا، سیر و گردش

خجسته: فرخنده، مبارک

خدایو: پادشاه، سلطان، رئیس، امیر، فرمانروا

خوالیگر: آشپز

درفش: پرچم، بیرق

درفش کاویان: درفش ملّی ایران در عهد ساسانی، نماد پیروزی

(کاویان یا کاویانی: منسوب به کاوه)

درگاه: کاخ، دربار

دژم: خشمگین

دیوان: دربار، کاخ

راستان: انسان‌های درستکار و عادل

زخم درای: ضربه پتک؛ درای، در اصل زنگ کاروان است.

سَبک: در اینجا به معنای فوراً و سریع کاربرد دارد.

سپردن: پای مال کردن و زیر پا گذاشتن

سپهبد: فرمانده و سردار سپاه

سُترگ: بزرگ و عظیم، نیرومند

سروش: فرشته پیام‌آور، فرشته

شمار گرفتن: حساب پس دادن

غو: فریاد، بانگ و خروش، غریو

فایق: دارای برتری، مسلط، چیره

فرزانه: دانشمند و دانا

فریاد خواندن: فریاد خواستن، طلب یاری کردن، دادخواهی کردن



گُرز گاوسر: گریزی که سر آن شبیه سرِ گاو بوده است.

گزند: آسیب، رنج

گیهان خدیو: خدای جهان (**گیهان:** کیهان، جهان، گیتی)

لاف: سخنان بی پایه و اساس، دعوی باطل، ادعا؛ **لاف زدن:**

خودستایی کردن، ادعای باطل کردن

مجرد: صرف، تنها

محضر: استشهدادنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای

بزرگان حکومت رسانده بود.

منزل: هر مرحله از سفر، مسافتی که بین دو اقامتگاه در سفر طی شود.

موبد: روحانی زردشتی، مجازاً دانشمند، دانا

مهران: بزرگان

نفیر: صدای بلند، فریاد

هنر: فضیلت، استعداد، شایستگی، لیاقت

یکایک: ناگهان

درس چهاردهم: حمله حیدری

شعرخوانی: وطن

آوردگاه: میدان جنگ، نبردگاه

آبرش: اسبی که دارای پوست خالدار یا رنگ به رنگ (به ویژه سرخ

و سفید) است. در اینجا مطلق اسب منظور است.

امتناع: سرباز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی، خودداری کردن

برافراختن: برافراشتن، بلند کردن

پور: فرزند مذکر، پسر

تپیدن: بی‌قراری و اضطراب نمودن، لرزیدن از ترس

حبیب: دوستدار، یار، از القاب رسول اکرم (ص)

حرب: جنگ و نزاع

خددو: آب دهان، بزاق

دستوری: رخصت، اجازه دادن

رزمگه: مخفف رزمگاه، میدان جنگ

ژنده: بزرگ، عظیم

ژیان: خشمناک، خشمگین

سهم: ترس

سهمگین: هراس‌انگیز، ترس‌آور

شاهد: زیبارو

ضرب: زدن، کوفتن

غزا: پیکار، جنگ

غضنفر: شیر

قبا: نوعی جامه جلو باز که دو طرف جلو آن با دکمه بسته می‌شود.

فرزانگی: خردمندی، دانایی

کینه: دشمنی، خصومت

کیش: آیین، دین، مذهب

کیمیا: ماده‌ای فرضی که به گمان پیشینیان، فلزاتی مانند مس و قلع را

به طلا و نقره تبدیل می‌کند.

لخت لخت: تکه تکه، قطعه قطعه، پاره پاره

منزه: پاک و بی‌عیب

وصی: جانشین

وصی نبی: جانشین پیامبر (ص)

هژبر: شیر

یم: دریا

درس پانزدهم: کبوتر طوق‌دار

گنج حکمت: مهمان ناخوانده

اختلاف: رفت و آمد

استخلاص: رهایی جستن، رهایی دادن

اشارت: نظر، فرمان

اعتذار: عذرخواهی، پوزش‌خواهی

التفات: توجه

امام: راهنما، پیشوا

اولی‌تر: شایسته‌تر، سزاوارتر

اهمال: کوتاهی، سهل‌انگاری کردن

بر اثر: به دنبال؛ **اثر:** رد پا

تخلص: رهایی

تعاون: یکدیگر را یاری کردن، یاری رساندن

تکفل: عهده‌دار شدن

تگ: دویدن

تیمار: مواظبت، مراقبت

ثقت: اطمینان، خاطر جمعی

جال: دام و تور

جبه: دانه

خایب: ناامید، بی‌بهره

درفشان: درخشان، تابان

دَها: زیرکی و هوشمندی

راه تافتن: راه را کج کردن، تغییر مسیر دادن

رخصت: اجازه، اذن دادن



موالات: با کسی دوستی و پیوستگی داشتن، دوستداری

مودّت: دوستی، محبت، دوستی گرفتن

ناحیت: ناحیه، سرزمین

نزه: باصفا، خوش آب و هوا، خرم

ورطه: مهلکه، خطر و دشواری

وقیعت: بدگویی، سرزنش، عیب‌جویی

همگنان: همگان، همه

درس شانزدهم: قصه عینکم روان‌خوانی: دیدار

ابلاغ: رساندن نامه یا پیام به کسی

اجانب: جمع مکسر اجنبی؛ بیگانگان (اهل کشور بیگانه، خارجی)

ارک: قلعه، دژ

افراط: زیاده‌روی

بر و بر: با دقت، خیره خیره

بقچه: دستمال بزرگی که وسایل را در آن می‌پیچند.

بور: سرخ؛ **بور شدن:** شرمندگی شدن، خجلت‌زده شدن

تأثر: اثرپذیری، اندوه

تعلیمی: عصای سبکی که به دست گیرند.

تلمذ: شاگردی کردن، آموختن

چُر تکه: واژه روسی؛ وسیله‌ای برای محاسبه جمع و تفریق شامل

چند رشته سیم که در چهارچوبی قرار دارد. در دو رشته چهار مهره و

در بقیه ده مهره متحرک که نماینده یک تا ده است، جای دارد.

چله: زه کمان که انتهای تیر در آن قرار دارد و با کشیدن و رها کردن آن،

تیر پرتاب می‌شود.

خفت: خواری و ذلت

رفعت: اوج، بلندی، والایی

سو: دید، توان بینایی

شلخته: بی‌نظم و ترتیب

شمازت: سرکوفت، سرزنش، ملامت

شوخی: بذله‌گو

شوربا: آش ساده که با برنج و سبزی می‌پزند.

صحن: داخل یک فضای محصور به ویژه محوطه محصور بناهای مذهبی،

عرصه، فضا

صورتک: چهره‌ای مصنوعی که چهره اصلی را می‌پوشاند و در آن

سوراخ‌هایی برای چشم و دهان تعبیه شده‌است؛ نقاب.

(فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در حوزه هنرهای تجسمی،

صورتک را در برابر «ماسک» به تصویب رسانده‌است).

رغبت: میل، خواست قلبی

ریاحین: جمع ریحان، گل‌های خوشبو

زُمرّد: سنگ قیمتی به رنگ سبز

زهاب: آبی که از سنگی یا زمینی می‌جوشد؛ جای تراویدن آب در چشمه

و مانند آن؛ مجازاً اشک

ستیزه روی: گستاخ و پُر رو

سَر: رئیس

سیادت: سروری، بزرگی

شکاری: منسوب به شکار؛ صید، نخجیر

صافی: پاک، بی‌غش، خالص

صواب: صلاح و درست

طاعن: سرزنشگر، عیب‌جو

عقده: گره

عکس: انعکاس، پرتو

فراغ: آسودگی، آسایش

قفا: پشت گردن، دنبال و پی

گُرازان: در حال گرازیدن و به ناز و تکبر راه رفتن، خرامان

گشن: انبوه، پُر شاخ و برگ

مُتَصَيّد: شکارگاه

متواتر: پی در پی، پیاپی

مجادله: جدال و ستیزه

مجال: فرصت

مطاوعت: فرمان‌بری

مطلق: رها شده، آزاد

مُطَوَّق: طوق‌دار

مظاهرت: یاری کردن، پشتیبانی

معونت: یاری، کمک

ملالت: آزدگی، به ستوه آمدن، ضعف و خستگی جسمی و روحی

ملامت: سرزنش

ملول: سست و ناتوان، آزرده

مناصحت: اندرز دادن

منقطع: بریده، قطع شده

مواجب: جمع موجب، وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص

واجب است.

مواضع: جمع موضع، جای‌ها

موافق: همراه، هم‌فکر

مواقت: همراهی



هفت صندوقی [دسته هفت صندوقی]: گروه‌های نمایشی دوره‌گردی بوده‌اند که با اجرای نمایش‌های روی حوضی، اسباب سرگرمی و خنده مردم را فراهم می‌کردند. این گروه‌ها وسایل و ابزار خود را در صندوق‌هایی می‌نهادند. پرجاذبه‌ترین و کامل‌ترین گروه آن‌هایی بودند که هفت صندوق داشته‌اند. به هر یک از بازیگران گروه نیز «قوال» یا «قوالک» می‌گفته‌اند.

یغور: درشت و بدقواره

درس هفدهم: خاموشی دریا
گنج حکمت: تجسم عشق

برزگر: دهقان، کشاورز

چراغدان: جایی یا ظرفی که در آن چراغ بگذارند.

زنهار: (شبه جمله)، آگاه باش، بر حذر باش

درس هجدهم: خوان عدل
روان‌خوانی: آذرباد

اسما: نام‌ها، صفات

بالیدن: افتخار کردن، احساس غرور کردن

بر: خشکی، بیابان

بحر: دریا

ثبات: پایداری

خوان: سفره یا طبّقی که در آن، غذا می‌گذاشتند.

رستن: نجات یافتن، رها شدن

ریشخند: تمسخر

شَعَف: خوشی، شادمانی

فرسنگ: مسافتی معادل شش کیلومتر (فرسخ)

مبدل: دگرگون، تغییر داده شده

مطلق: بی‌شرط و قید

معتبر: محترم، ارزشمند

مُفرَح: شادی‌بخش، نشاط‌آور

مقیّد: گرفتار، بسته، در قید شده

مُمد: مدد کننده، یاری دهنده

هلهله: سر و صدای همراه با شادی و شور و شوق، خروش

نیایش: الهی

چالاک: چابک، تند و فرز

حشر: رستاخیز، قیامت

عزم: اراده

عصیان: نافرمانی، گناه و معصیت

مکافات: سزای بد، کیفر، مجازات

هول: ترس، هراس

طلبه: آن که در مراکز علوم دینی، مشغول تحصیل است.

عیار: خالص، سنجه، مقابل غش و ناپاکی؛ **تمام عیار:** کامل و بی‌نقصان،

پاک، خالص

غش: ناخالصی، تزویر و دورنگی

فرام: فریم (frame)، قاب عینک

فرنگی مآب: کسی که به آداب اروپاییان رفتار می‌کند، متجدّد

فرنگی مآبی: به شیوه فرنگی‌ها و اروپایی‌ها (مآب به معنای بازگشت یا

جای بازگشت است، اما در اینجا معنای شباهت را می‌رساند.)

قدّاره: جنگ‌افزاری شبیه شمشیر پهن و کوتاه؛ **قدّاره‌کش:** کسی که

با توسّل به زور، به مقاصد خود می‌رسد.

قرب: نزدیک

قُلا: کمین؛ **قُلا کردن:** کمین کردن، در پی فرصت بودن

قوال: در اینجا مقصود بازیگر نمایش‌های دوره‌گردی است.

کذا: آن چنانی، چنان

کلون: چفت، قفل چوبی که پشت در نصب می‌کنند و در را با آن می‌بندند.

کمسیون: واژه فرانسوی؛ هیئتی که وظیفه بررسی و مطالعه درباره

موضوعی را برعهده دارد؛ جلسه (مجازاً)؛ **کمسیون کردن:**

تشکیل جلسه دادن

متجدّدانه: نوگرایانه، روشنفکرانه

متلک: سخنی توأم با کنایه، طعنه و نیشخند

محقر: کوچک، حقیر

مخاطره: خطر، خود را در خطر انداختن

مسامحه: آسان گرفتن، ساده‌انگاری

مسحور: مفتون، شیفته، مجذوب

مشروعیت: منطبق بودن رویه‌های قانون‌گذاری و اجرایی حکومت

با نظر مردم آن کشور

مُضحک: خنده‌آور، مسخره‌آمیز

مغتنم: با ارزش، غنیمت شمرده شده

مُهملی: بی‌کارگی و تنبلی

مهیّب: سهمگین، ترس‌آور

نخ قند: نوعی نخ که از الیاف کُف ساخته می‌شود.

موقّر: با وقار، متین

موهبت: هر چیز ارزشمندی که به کسی بخشیده شود، عطیه، بخشش

ولنگاری: بی‌بند و باری، بی‌تربیتی، لاپالایی‌گری

هپل و هپو: بی‌دقت، لاپالایی و بی‌بند و بار

هر دم بیل: بی‌نظم و آشفته، سر به هوا و نامرتب